

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

محسن رضوانی  
۰۹ جنوری ۲۰۲۴

## مقاومت خلق فلسطین بحق است

نسل کشی اسرائیل در سرزمین تاریخی فلسطین با هدف قتل یک ملت، خیزشی توده‌ئی در سراسر جهان علیه سیاست صهیونیستی گرایش راست حاکم در اسرائیل بر پا کرده است. فلسطینیان غزه و نیروهای مسلح چند سازمان چپ و دموکراتیک ملی و اسلامی چنان طوفانی را شبانه در هفتم اکتوبر با شیبخون خود به مناطق اشغالی بر پا کردند که پایه های حکومت نتانیاها را به لرزه در آورد. در برابر این حمله ناگهانی اما به مدت طولانی تدارک دیده شده، تعرض صهیونیست‌های حاکم که سال‌هاست کمر به نابودی ملت فلسطین بسته‌اند چون گاو وحشی با حمله هوایی، بحری و زمینی به غزه شروع شد و چنان نسل کشی به راه انداختند که جهان خواب رفته‌ای که به پامال شدن حق مردم فلسطین تن داده بود را بیدار کرد و فریاد "فلسطین را آزاد کنید" توسط مردم ضد فاشیست و آزادیخواه در دور ترین نقاط جهان طنین انداخت. بدون شک هفتم اکتوبر در تاریخ رهائی خلق فلسطین مقام والائی را خواهد داشت که از هم اکنون نشانه های بارزی از این پیروزی نمایان شده است. صهیونیست‌ها را به عنوان کودک گُشان که کمر به نابودی هرچه فلسطینی هست به جهان معرفی کرد. و ۱۵۳ کشور عضو سازمان ملل به اتفاق، جنایات اسرائیل را محکوم و خاتمه جنگ را طلب کردند.

موازی با این جنبش‌های توده‌ئی جهانی، در ایران توده‌های مردم نا راضی از رژیم جمهوری اسلامی که از حماس پشتیبانی می‌کند؛ تا کنون بی تفاوت به نسل کشی اسرائیل در غزه برخورد کرده‌اند. البته رفتار توده‌های مردم ایران در شرایطی که رژیم حاکم به حداقل خواست آنها پاسخی نمی‌دهد و فقر و بی خانمانی میلیونی انسان را به فلاکتی غیر قابل تحمل گرفتار کرده است، اعدام و دستگیری همچنان ادامه دارد؛ برای ما قابل درک می‌باشد و حکایت از بی شعوری صاحبان قدرت سیاسی دارد که چهار دهه است از سیاست نئولیبرالیستی اقتصاد جهانی به سرکردگی امریکا پیروی می‌کنند. در کشوری که مردمانش به ویژه طبقه کارگر و نیروهای کمونیستی آن همیشه مدافع خلق فلسطین بوده‌اند امروز گرایش پرو امپریالیسم امریکا جرأت یافته ارتباط پنهانی خود را با موساد علنی کند و در این جنگ نسل کشی توسط اسرائیل به مدافعان سر سخت اسرائیلی های فاشیست تبدیل شوند. این امر تازگی ندارد چه رژیم پهلوی دست نشانده امپریالیسم از دیر باز سیاست نزدیکی با اسرائیل را مخفیانه برای حفظ سلطنتش جلو می‌برد.

ضعف جنبش کارگری و کمونیستی در خاورمیانه باعث بال و پر گرفتن خرده بورژوازی با گرایش‌های ملی مذهبی شده است و امپریالیست‌ها هم در صد سال گذشته از این نیرو برای ادامه سلطه خود در منطقه و جلوگیری از قدرت

سیاسی ضد سرمایه‌داری به اشکال مختلف سوء استفاده کرده و می‌کنند. امروز گرایش سیاسی اسلامی و فرقه‌های گوناگون آن، سیمای عمومی خاور میانه را پوشش داده است. این تنها جمهوری اسلامی نیست که ادعای ولایت را دارد و یا تنها اردوغان نیست که در پی احیای امپراتوری عثمانی است بلکه هزاران حوزه و مدرسه اسلامی فرقه‌های مختلف چون طالبان، داعش، فدائی اسلامی، حزب الله و غیره که ادعای تغییر جهان را به نام خدا و در راه خود دارند. آنها به نیروی اصلی ضد کمونیستی تبدیل شده‌اند که پایان تاریخ را با آمدن مهدی نوید می‌دهند. مارکس گفت دین افیون توده‌هاست اما هیچ گاه نگفت کمونیست‌های خاور میانه با سلطه سراسری سرمایه‌داری زیر پوشش دین چگونه باید برخورد کنند.

مانیفست حزب کمونیست تأکید دارد طبقه کارگر هر کشور باید اول تکلیف خود را با بورژوازی خودی حل کند و آن را براندازد و دیکتاتوری طبقاتی کارگری را مستقر سازد. اما مانیفست چیزی در باره رهائی مردمی که تحت ستم ملی‌اند و هنوز دولت بورژوازی حاکم خود را مستقر نکرده‌اند و قدرت‌های امپریالیستی حکومت‌های دست‌نشانده‌ای را مستقر ساخته‌اند نگفته است. آنچه مارکس و انگلس با گسترش جنبش‌های دیگر اقشار جامعه تأکید کردند اتحاد پرولتاریا با دیگر اقشار از جمله دهقانان برای مبارزه علیه سرمایه بود. چگونگی این اتحاد موضوعی است که بیش از یک قرن است در درون جنبش کارگری مورد بحث و مناظره است. در ایران ما از همان آغاز جنبش بیداری در مبارزه علیه استعمار و امپریالیسم افرادی از روحانیت بودند که در سمت مردم ایستادند و علیه نمایندگان ارتجاع و بیگانگان ستمگر ایستادگی کرده‌اند.

حزب کمونیست ایران با جنبش اسلامی گیلان به رهبری کوچک خان علیه رضا خان طرفدار انگلیس همراه شد و جمهوری سوسیالیستی گیلان را به وجود آوردند. در جنبش اخیر شیخ عزالدین حسینی در کردستان همراه و همسو با جنبش مقاومت در برابر سرکوب نیروهای چپ و کمونیست توسط رژیم جمهوری اسلامی بود. بنابراین یکدست و به یک باره همه را با یک چوب زدن و مرتجع خواندن تطابق با واقعیات ندارد.

دین افیون توده‌هاست به معنای این نیست که هر مسلمان افیونی است و هر جنبش سیاسی که مسلمانان در آن شرکت دارند و خود را اسلامی می‌داند ارتجاعی است. باید تحلیل مشخص از هر عمل آن نمود. شکی نیست که حماس و تشکل‌های اسلامی در جنبش مقاومت خلق فلسطین دست بالائی دارند. درست به همین علت بعضی‌ها در پشتیبانی از مبارزه جاری فلسطینی‌ها علیه فاشیست‌های اسرائیلی محکم نیستند. باید به ریشه‌های این مسأله بپردازیم. کارگران آگاه و کمونیست‌ها منافعی جز رهائی بشریت ندارند و در نتیجه یافتن حقیقت عین منافع آنان است. وجود طبقات و مبارزه طبقاتی در روند تاریخی تکامل خود به مرحله‌ای می‌رسد که جامعه آستان نوینی می‌شود اما بورژوازی چون منافعش در حفظ نظام کهنه است با تمام نیرو از زایمان جلوگیری می‌کند. مدت‌هاست شرایط برای چنین زایمانی در سراسر جهان به طور عینی فراهم شده این فعالان آگاه کارگرانند که توانائی به خاک سپاری سرمایه‌داری را هنوز در خود به وجود نیاورده‌اند. امپریالیسم و سرسپردگان ضد کمونیست آنها از جمله گرایش‌های اسلامی نقشی در ایجاد این ناتوانی بازی کرده‌اند. تقویت جنبش‌های اسلامی در خاور میانه و ایجاد کشور اسرائیل یکی از آن شگردهای چرچیلی نفاق انداز و حکومت‌کن است که سال‌هاست جنگ‌های محلی را باعث شده است. اما مقاومت مردم فلسطین را نمی‌توان به خاطر وجود حماس، ارتجاعی ارزیابی کرد و به پشتیبانی از صهیونیست‌های اسرائیلی پرداخت یا بی تفاوت نظاره گر ماند تا اسرائیل نقشه نابودی کامل فلسطینی‌ها را عملی کند و آن را به عنوان یک واقعیت بنا بر اصل «حق با قدرت است» پذیرفت. ماهیت جنگ کنونی چیست؟ برای شناخت ماهیت جنگ در فلسطین در درجه اول باید به شناخت سیاست حاکم بر جنگ کنونی پی برد. تا وقتی طبقات و مبارزه طبقاتی موجود است، تا وقتی مشتی کوچک در

ناز و نعمت زندگی می کنند و اکثریت عظیم میلیاردری مردم در فقر و روند شکاف میان این دو هر روز بیشتر می شود، تا وقتی انواع ستم از ملی تا جنسیتی، نژادی تا پدر سالاری موجود است **مقاومت و مبارزه توده‌های به ستوه آمده در هر شکل و در هر زمان علیه استثمارگران و ستمگران بحق است**. در این چهار دهه حاکمیت جمهوری اسلامی؛ خیزش جنبش‌های توده‌ئی از زنان در همان ماه‌های اول پس از انقلاب پنجاه و هفت شروع شد و آخرین جنبش سراسری زن زندگی آزادی بود.

به طور کلی سه نوع برخورد به این نوع جنبش‌ها موجود است: برخوردی که آن را جنبش اغتشاشگران و وابسته به بیگانان می‌خواند و حاکمیت با تمام قدرت برای سرکوب آنها وارد میدان می‌شود؛

برخورد دومی است که جنگ طبقاتی را با صف آرائی اتو کشیده طبقه کارگر متشکل و سراسری و متحد می‌بیند و در انتظار می‌ماند تا طبقه کارگری آنچنانی به وجود آید؛

برخورد سوم کمونیست‌هائی هستند که با آگاهی به نبود رهبری پرولتاریا به خاطر تغییر این وضع به درون این جنبش‌ها می‌روند، از توده‌ها پشتیبانی می‌کنند، روی جنبه‌های مترقی آن تأکید و دستاوردهای آن را بر می‌شمارند، به سازماندهی عناصر پیشتاز می‌پردازند و با تقویت و پشتیبانی از نیروهای پیشرو و مترقی سیاست درست پرولتاریائی را می‌کوشند به سیاست غالب تبدیل کنند.

تجربه نشان می‌دهد کنار گود نشستن و در پی جنبش‌های ناب کمونیستی گشتن تطابق با روند تاریخی مبارزه طبقه کارگر ندارد. ویژگی‌های تاریخی و رشد ناموزون جوامع بشری در دوران سرمایه‌داری به ویژه با ایجاد انحصارات غول پیکر جهانی و دولت‌های امپریالیستی جنبش‌های توده‌ئی گوناگونی برپا می‌شوند. همان گونه که سرمایه‌داری هم در روند رشد خود از توسعه ناموزونی پیروی کرده است. درک این تفاوت‌ها و بررسی همه جانبه آنها جوهر کمونیسم امروز است و قدرتش در یافتن سیاست درست مطابق با خواست توده‌هاست. آنوقت است که توده‌ها پی می‌برند که حامی راستین آنها پیشروان متشکل طبقه کارگرند. راه پیروزی طبقه کارگر و انقلابات سوسیالیستی لزوماً همان راهی که سرمایه داری رفته است نیست این دو طبقه در مبارزه خود هدف متفاوتی را دنبال می‌کنند. یکی برای سود بیشتر خود و استثمار بیشتر و دیگری برای رهائی خود و کل بشریت از استثمار و ستم. در نتیجه در شیوه و چگونگی به قدرت رسیدن تفاوت‌های اساسی با هم دارند.

امروز در جهان دو طبقه عمده متخاصم در برابر هم صف آرائی کرده و برای تغییر نظام جهانی به سود خود مبارزه می‌کنند، تمام این مقاومت‌ها و مبارزات در صورتی به پیش روی بشریت خدمت می‌کند که بتواند در مسیر حل تضاد بین سرمایه و کار، بورژوازی و کارگر حرکت کند. از آنجا که پرولتاریا آزادی‌اش در گرو آزادی کل بشریت است در نتیجه صف پرولتاریا یا آلترناتیو کارگری در برگیرنده کلیه توده‌های ستمدیده و استثمار شونده است که تحت سلطه مثنی کوچک صاحبان سرمایه و قدرت‌های امپریالیستی قرار دارند.

نظام سرمایه داری در این چند صد ساله توسعه‌اش، جهان را با زور فتح کرده است و دو جنگ جهانی اول و دوم را برای تقسیم مجدد میان قدرت‌های بزرگ خود بر پا کرده‌اند. ماهیت سرمایه داری به عنوان نظام غالب بر جهان چند قرن گذشته نشان می‌دهد جنگ را به عنوان ابزار عمده برای گسترش و تسلط بر جهان به کارگرفته است. در نتیجه طبقه کارگر و کلیه نیروهای ستمدیده انتخابی جز مقاومت و جنگیدن در برابر دشمنان خود ندارند. البته مارکسیست‌ها ضمن به حساب آوردن نقش قهر در تاریخ تحولات آن را در بستر روند تاریخی نیروهای مولده و مبارزه میان طبقات مورد بررسی قرار می‌دهند و شیوه جنگ مقاومت استثمار شوندگان و ستم دیدگان را با شیوه جنگ استثمارگران

مقاومت می‌دانند. تفاوت اساسی این دو در این است که در یکی توده‌ها نقش تعیین‌کننده را دارند و در دیگری سلاح و پیشرفت‌های تکنولوژیک.

مارکس و انگلس نزدیک دو قرن پیش با شکل‌گیری سرمایه‌داری در اروپا دوران جدیدی را نوید دادند که پرولتاریا وظیفه‌گور کنی بورژوازی را از لحاظ تاریخی به عهده دارد و بر اساس رشد سرمایه‌داری و مبارزات کارگری در انگلیس آزمون احتمال انقلاب پرولتاریائی را می‌دادند. اما در عمل چنین انقلابی تحقق نیافت و قبل از این که پرولتاریای کشورهای صنعتی اروپا بتوانند قدرت سیاسی را به کف آورند پرولتاریای روسیه تزاری در کشوری با اکثریت عظیم دهقانی و وجود ستم ملی شدید، به شکرانه متشکل شدن خود و رهبری راستین حزبی پیشرو در درون خود، انقلاب اکتوبر را به ثمر رساند و قادر شد تعرض سرمایه‌ جهانی را هم در جنگ داخلی درهم شکند و با استقرار کشور شوراهای در کشوری پهناور نمونه‌ای شود. نه تنها برای پرولتاریای کشورهای صنعتی اروپائی بلکه برای کلیه مردم ستمدیده جهان از بردگان گرفته تا دهقانان و ملل ستمدیده تا برخیزند و حق خود را از مهتر و کهتر بستانند. این پیروزی پیش‌بینی احتمال وقوع انقلاب در روسیه عقب‌مانده را مهر نائید زد.

مارکس یاد آوری کرد طبقه کارگر آگاه در صورتی که مستقل عمل کند و حزب سیاسی پیشرو خود را به وجود آورد و خط مشی سیاسی منطبق با شرایط مشخص روسیه را در پیش بگیرد می‌تواند در روسیه انقلاب پرولتاریائی را به پیروزی رساند. از آن زمان پرولتاریای جهانی آموخت که انقلابات پرولتاریائی چه از لحاظ صف آرائی طبقاتی و چه از لحاظ سیاسی بغرنج‌تر از صف آرائی ساده دو طبقه - بورژوازی و پرولتاریا است.

با گسترش زمینه‌های انقلاب به کشورهای دیگر جهان پیرامونی و برپائی جنبش‌های ضد استعماری و ضد امپریالیستی معلوم شد بورژوازی تمام کشورها چون صاحبان سرمایه هستند و استثمار می‌کنند و ماهیتاً جزو طبقه استثمارگرند اما از یک قماش نیستند و در سیاست جهانی یک سان عمل نمی‌کنند. یکی توسعه سرمایه‌اش تا تبدیل به قدرت سیاسی امپریالیستی جلو رفته است و دیگری همچنان عقب‌مانده نگهداری شده است. هر کشوری یکی از این دو نوع راه رشد و توسعه متفاوت را طی کرده‌اند. دارودسته استعمارگران اروپائی که سابقه نسل‌کشی آنها به دوران کشتار مردم بومی قاره آمریکا و استرالیا و به زنجیر کشیدن میلیون‌ها مردم آفریقا و انتقال آنها به آمریکا به عنوان برده با بورژوازی کشورهای پیرامونی تحت سلطه آنها تفاوت‌هایی اساسی با آنها دارند. اولی ادعای برتری و آقائی را دارد و دیگری در صورتی حق حیات دارد که به اولی خدمت کند.

اعمال چنین سیاستی استعماری و غارت همه جانبه کشورهای پیرامونی، در عمل نه تنها طبقه کارگر و توده‌های مردم را به مقاومت برانگیخت بلکه افشار دیگر جامعه از جمله صاحبان سرمایه‌های بومی و کوچک داخلی را هم به مقاومت وادار کرد. در نتیجه این تفاوت‌ها آنقدر رشد کرد که اولی‌ها با تمام نیرو تلاش کردند سرمایه‌داری بومی را در نطفه نابود کنند و اگر با پشتیبانی توده‌های محلی هم به قدرت رسیدند با تکیه به قشر سرمایه‌کمدادوری آن را سرنگون سازند. نمونه بارز شناخته شده برای ما کودتای ۲۸ مرداد-اسد- سال ۳۲ است که با دستگیری محمد رضا پهلوی و آیت الله ابوالقاسم کاشانی حکومت ملی دکتر محمد مصدق را که برای کسب حقوق ملی مردم ایران تلاش می‌کرد سرنگون کردند.

نادیده گرفتن این واقعیات میدانی و تاریخ مبارزات ضد امپریالیستی افشار دیگر جامعه عملاً مبارزان را به انحراف می‌کشاند. کما این که علت اساسی بی‌تفاوتی رهبری حزب توده در برابر کودتای ۲۸ مرداد را باید در سیاست انحرافی آن در برخورد به مصدق جست و جو کرد. چون مصدق را نوکر امپریالیسم آمریکا می‌دانستند. از سوی دیگر ما در ایران خلیل ملکی از اعضای کمیته مرکزی حزب توده را داریم که به انحرافی راست دچار می‌شود و در دفاع از بورژوازی

ملی از حزب انشعاب می کند و نیروی سوم را تشکیل می دهد و عملاً زیر نام سوسیالیسم، مدافع دربست بورژوازی ملی می شود.

بیش از صد سال از کنفرانس باکو می گذرد و درستی نظریه لنین در باره نقش مثبت جنبش‌های ملی در دوران امپریالیسم و انقلابات پرولتاریائی را زندگی تأیید کرده است. شاخص ترین تفاوت دومی با اولی اینست که بورژوازی بومی کشورهای پیرامونی برای زنده ماندنش باید در برابر انحصارات استثمار جهانی مقاومت کند و برای چنین مقاومتی پرچم ملی را برافرازد.

روشن است همانطور که تجربه نشان می دهد از طرف امپریالیست‌ها تا به حال اکثر مواقع ناکام مانده است. بدون شک بورژوازی و خرده بورژوازی فلسطینی هم تا زمانی که خط مشی ضد امپریالیستی کارگری را در پیش نگیرد هم در بین راه پنجر خواهند شد به طوری که در این هفتاد سال نتوانسته مسئله فلسطین را حل کند و به عبارت دیگر قدم به قدم در برابر دشمنان خلق فلسطین واداده است.

امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها جنگ کنونی را جنگ “حماس تروریست” و اسرائیل متمدن می خوانند و در غزه پس از تعرض فلسطینی‌ها به سرزمین اشغال شده خود، همچون اجدادشان در نسل کشی با سلاح‌های کشتار جمعی پیشرفته مشغولند. اما خوشبختانه بشریت در دوران تاریخی دیگری زندگی می کند. دوران انقلابات پرولتاریائی یعنی دورانی که طبقه کارگر جهانی به نیروی تعیین کننده‌ای در تولید و خدمت تبدیل شده و احزاب پیشرو سیاسی خود را در سراسر دنیا به وجود آورده است آنها استوار در سمت مردم ستم دیده فلسطین ایستاده و جنگ را جنگی رهائی بخش علیه اشغالگری و ستمگری دارودسته صهیونیستی حاکم اسرائیل می دانند. جنگی است رهائی بخش علیه کلونیالیست‌های صهیونیست. با توجه به تاریخ ایجاد کشور اسرائیل و نقش امپریالیست‌ها و سرمایه انحصاری در شکل دادن به سیاست حاکم کنونی آن می توان بر اساس عملکرد آن چنین نتیجه گرفت اسرائیل یک کشتی جنگی مستقر در خاور میانه برای تضمین منافع امپریالیسم و قدر قدرتی امریکاست.

**پیروز باد جنبش مقاومت خلق فلسطین!**

آذرماه- قوس- ۱۴۰۲